

سیمین دانشور، داستان نویس و مترجم هنرمند، در شیراز به دنیا آمد. او پس از آموزش ابتدایی و متوسطه در شیراز، وارد دانشکده ادبیات تهران شد و در ادب فارسی و فلسفه زیبانگری به اخذ درجه دکترا نایل آمد، و در آمریکا نیز به تکمیل آموزش فلسفه زیبانگری ادامه داد. او، زمان تحصیل در دانشکده، با جلال آل احمد آشنا شد و به همسری او در آمد. این وصلت فرخنده، هم در کار او و هم در کار جلال و هم در پیشبرد ادب معاصر ایران تأثیر بسیار داشته است. سیمین دانشور سالها در دانشکده ادبیات تهران به آموزش فلسفه و ادبیات پرداخت و در همین زمان ترجمه را شروع کرد و قصه‌های ارزنده‌ای نوشت و به چاپ رساند. مهمترین کارهای او اینهاست: «آتش خاموش»، «سووشون»، «به کی سلام کنم؟»، «جزیره سرگردانی»، «شهری چون بهشت» و ... «داغ ننگ» (ترجمه از هاتورن)، «باغ آلبالو» (ترجمه از چخوف)، «بنال وطن» (ترجمه از آلن پیتون)، «چهل طوطی» (قصه قدیمی با جلال آل احمد).

دانشور، قلمی شیرین و روان و شاعرانه دارد و کتاب «سووشون» او از پر فروش ترین رمانهای معاصر فارسی بوده است. «سووشون» به زبانهای انگلیسی و ژاپنی نیز ترجمه شده و در نشریه‌های ادبی اروپا و آمریکا به بحث و نقد گذاشته شده است. این کتاب، به طور عمده سیاسی و اجتماعی است، ولی در لایه دیگر کتاب، زندگانی زن طبقه متوسط جامعه ما در دوره پس از شهریور ماه ۱۳۲۰ و سقوط حکومت رضا شاهی به نمایش گذاشته می‌شود، و همین لایه کتاب است که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. داستان درباره یوسف و همسرش زری است، و در شیراز روی می‌دهد. یوسف مالک است، اما نه از آن مالکانی که با کمک دولت و قانون، خون رعایا را می‌مکند و به بهای فقر روستا زندگانی آسوده‌ای برای خود فراهم می‌آورند، بلکه مالکی

اعتدال و مدارا ترغیب کند. اما سیر رویدادها در جهت مخالف خواست و امید او در حرکت است. سرانجام، دشمنان، یوسف مبارز را می‌کشند و زری در اندوه از دست دادن شوی به سوگ می‌نشیند. جدال آرام و پنهانی یوسف و زری داستان را پیش می‌برد، و این جدال با جدال بزرگ یوسف و عوامل حکومتی همدوش هم جریان می‌یابد.

زری به یوسف می‌گوید: «به طور ترسناکی صریح هستی ... این صراحت تو خطر دارد. اگر من بخواهم ایستادگی کنم، اول از همه باید جلو تو بایستم و آن وقت چه جنگ اعصابی راه می‌افتد! می‌خواهی باز حرف راست بشنوی؟ پس بشنو. تو شجاعت مرا از من گرفته‌ای ... آن قدر با تو مدارا کرده‌ام که دیگر مدارا عادتت شده.»

این سخن زری را البته دال بر این نباید گرفت که یوسف - همانند مید میران قهرمان رمان «شوهر آهو خانم» - بر همسرش ستم روا می‌دارد، یا سر او هوو می‌آورد. یوسف، همسر و کودکش را بسیار دوست می‌دارد و اسباب آسایش آنها را فراهم می‌آورد. در خانه آنها از فقر و بی‌فرهنگی و دوگانگی خبری نیست. جدال او و زری با اهداف و روش مبارزه سیاسی و اجتماعی وی بستگی دارد. زری نمی‌خواهد یوسف از بین برود و زندگانی خانوادگیش آشفته شود. یوسف که در انگلستان درس خوانده و ریشه مفاسد اجتماعی را می‌شناسد، می‌خواهد زندگانی جامعه را به سامان بیاورد. او با رویه احزاب چپ نیز موافق نیست، و مبارزه مستمر و آرام را چاره کار می‌داند. گرچه در این مورد نیز تند نمی‌راند و به زری که در بنیاد با فتوحی (دبیر مدرسه و از نمایندگان حزب مخالف است) می‌گوید: «رویه اینها غلط است اما نباید امکان تجربه را از ایشان گرفت.» اما این مبارزه بین یوسف و حاکمیت آن روز را که یکی از عناصر اصلی رمان است، به چه نحو توضیح می‌توان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

# سیمین دانشور و رمان

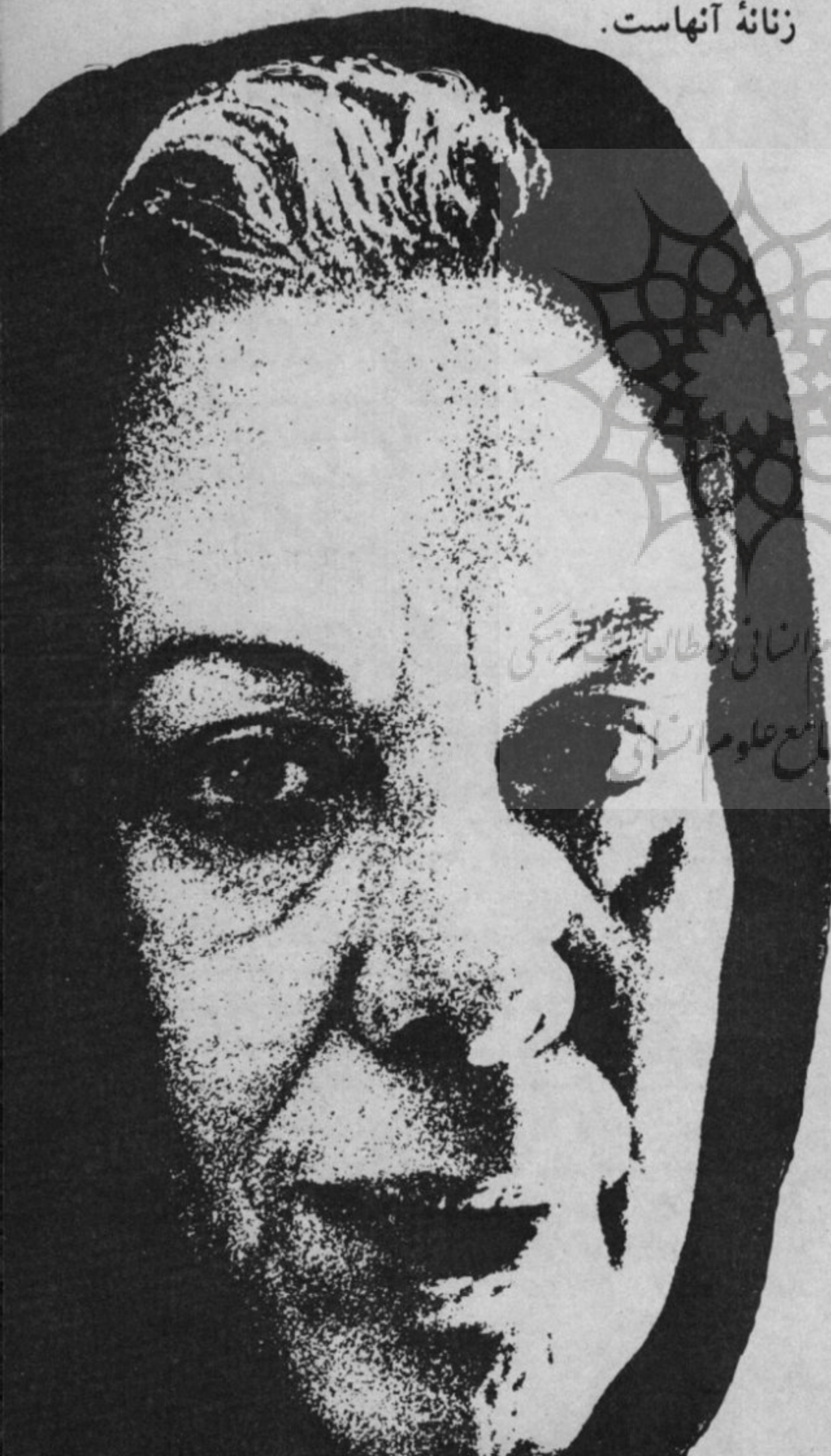
داد؟ یوسف نماینده چه گروه اجتماعی است؟ با نفروختن غلات املاک خود به متفقین، چه هدفی را دنبال می‌کند؟ در واقع، یوسف تصویر صادقانه‌ای است از جلال آل احمد، یعنی تصویری از روشنفکری صریح و خشمگین و منفرد؛ روشنفکری که هم چپ را غیر اصیل می‌شناسد و هم راست را. هم با زنگر انگلیسی مخالف است و هم با فتوحی نماینده گروه چپ آن زمان. با همه جذابیتی که سیمای یوسف به یمن قلم سیمین دانشور یافته است، جدال او با عوامل چپ و راست و حاکمیت، مبین مبارزه‌ای ریشه‌ای نیست.

تحصیل کرده و مخالف بیدادگری و استعمار است. او از فروش غلات حاصل املاک خود به نیروهای انگلیسی که جنوب ایران را اشغال کرده‌اند، خودداری می‌کند و با وابستگی دولت به کشورهای استعماری مخالفت می‌ورزد و در این نبرد از پا در می‌آید. زری نیز تحصیل کرده است و آرمانهای اجتماعی دارد، ولی با تندروهای شوهرش موافق نیست، و در طول مبارزه‌های شوهرش، مدام در هراس به سر می‌برد. دلش گواهی می‌دهد که یوسف عزیز او در این نبرد از پای در خواهد آمد؛ از این رو می‌کوشد همسرش را به

- «سوشون» و «جزیره سرگردانی»  
رمانهایی جدیدند، اما مزایای  
رمانهای کلاسیک را نیز نگاه داشته‌اند.  
این دو رمان، به خوبی ترکیب و  
درهم تافتگی رمانهای غربی و  
داستانهای ایرانی را نشان می‌دهند.
- یکی از ویژگیهای مشخص «سوشون» و  
«جزیره سرگردانی»، غنا و تنوع شخصیت‌های  
زنانه آنهاست.

گرچه او با همسرش نزاع می‌کند که چرا به هنگام آبستنی مجدد خود نذر کرده برای زندانیان نان و خرما ببرد، فایده خیرات و مبرات چیست؟ کار از اساس خراب است، اما مبارزه او نشان نمی‌دهد که وی در راه دگرگونیهای ریشه‌ای گام برمی‌دارد تردیدی نیست که برای دگرگون کردن خطوط اصلی جامعه، مبارزه فردی کافی نیست، و از این جهت می‌توان دریافت که چهره یوسف از لحاظ سیاسی فردی و فقط از این لحاظ گیرا و موجه است. می‌توان گفت که یوسف از سلاله عیاران کهن است که بیدادگری را بر نمی‌تافتند و می‌کوشیدند در حد امکان به یاری دردمندان جامعه بشتابند. گفتگوهای او با خان کاکا - که در جهت حاکمیت می‌پوید - و زری - که به فکر حفظ آرامش خانواده است - این واقعیت را به خوبی نشان می‌دهد. با این همه، یوسف چهره‌ای است واقعی اما نه به دلیل اینکه مبارزه‌ای ریشه‌ای را پی می‌گیرد، بلکه به این دلیل که از زاویه دید زنی ایرانی دیده می‌شود. هنر نویسنده در این است که تأثیر مبارزه‌ای را که به هر حال در جهان سوم خطر آفرین است، در متن زندگانی خانواده و زن ایرانی نشان می‌دهد. خود آن مبارزه البته ارزنده است و چهره یوسف نیز چهره‌ای دوست داشتنی است، اما شرایط پیچیده جهان امروز، آن را مبارزه‌ای ریشه‌ای نمی‌شناسد. خان مالکی تحصیلکرده، به خلاف شرایط طبقاتی خود، قیام می‌کند و با عوامل حکومتی در می‌افتد. چرا؟ در رمان پاسخ خوشنودکننده‌ای به این پرسش داده نمی‌شود. رمان، پیچیدگی جامعه پس از شهریور ماه ۱۳۲۰ را به تمامی نشان نمی‌دهد. در آن روز، فتوحی و همانندان او نمایندگان مبارزه ریشه‌ای اجتماعی بودند؛ ولی نویسنده بر بنیاد عملکرد بعدی آنها یا از زاویه اخلاقی کار آنها را داوری می‌کند. زری به پسرش خسرد که از فتوحی طرفداری می‌کند، می‌گوید:

«فتوحی، اگر راست می‌گوید، به خواهر بدبختش برسد که در



# «سوشون»

عبدالعلی دست‌غیب

دیوانه خانه چشم به در دوخته و منتظر است او بیاید و به باغ صدو بیست و چهار هزار متری ببردش ... خسرد گفت: به قول آقای فتوحی، وقتی جامعه درست شد، دیگر هیچ کس دیوانه نمی‌شود و همه جا باغ می‌شود... زری از جا در رفت و به تحقیر گفت: واقعاً فتوحی آدمی هم می‌تواند جامعه را درست کند. خسرد به پدر رو آورد و پرسید: نمی‌تواند پدر؟ پدر جواب داد: «اگر فتوحی و امثالش نتوانند، لااقل امکان تجربه عظیمی به مردم می‌دهند.» می‌بینیم که نویسنده انگشت روی نکته خاصی گذاشته، ولی به



## جزیره سرگردانی

(داستان)

نوشته  
سبین دانشور

بر مرگ بی‌هنگام او مویه و زاری می‌کردند و دوشیزگان سروده‌های غم‌انگیز می‌خواندند. پسران و دختران، پیش از زناشویی، گیسوی خود را چیده و به معبد او هدیه می‌دادند.

یوسف می‌میرد و زری در سوگ او مویه می‌کند، همان طور که ایرانیان باستان در خراسان بزرگ در مرگ میاوش مویه می‌کردند و سرود می‌خواندند. این فرادش در ایران ادامه یافت. منصور حلاج که در میان صوفیان و عارفان پیکره‌ای قدسی است و به دست حاکمیت عباسی به دار کشیده شد، به سلاله همین شهیدان تعلق دارد. او کشته می‌شود تا درستی راه خود را با خون خود به اثبات برساند. ما اگر از یوسف می‌پرسیدیم: برای چه مبارزه می‌کنی؟ بی‌درنگ پاسخ می‌داد: برای رسیدن به حقیقت! خود حقیقت انسان با ارزش است که شایسته است انسان در راه رسیدن به آن یا واقعیت یافتنش به شهادت برسد. از این رو، یوسف در سراسر رمان خصلتی مانا و پایدار دارد و از همان آغاز نیز می‌توان پایان زندگانش را پیش بینی کرد. اما زری، به خلاف او، شخصیتی است دگرگون شونده. او که در آغاز داستان منحصراً در اندیشه آرامش خانواده است، در پایان داستان متحول می‌شود و درستی اهداف شوهرش را می‌شناسد و تصدیق می‌کند و آن را ادامه می‌دهد.

«می‌خواستم بچه‌هایم را با محبت و در محیط آرام بزرگ کنم. اما حالا با کینه بزرگ می‌کنم. به دست خسرو تفنگ می‌دهم.» و این ایده‌ای است که پیش از مرگ یوسف در اندیشه زری به هیچ وجه نمی‌گنجید، چرا که این زن مهرورز به هنگامی که ملک دستم و یوسف و دیگران در کشاکش نبردند و سخن از خون و جنگ می‌رانند، به هراس می‌افتد؛ به طوری که تنگ بلور از دستش می‌افتد و می‌شکند.

«سوشون» در واقع حسب حال تحول فکری و عاطفی زری

تندی از آن در گذشته است. انتقادی از همین دست در «کلیدر» دولت آبادی نیز دیده می‌شود. ستار پنبه دوز از مبارزان آذربایجان و در اندیشه تحلیلی شکست حزب است. او در میان مردم است و نبود پیوستگی را بین مردم پهنه‌های گونه‌گون این سرزمین درمی‌یابد و به خود می‌گوید:

«فرا دستها، آنها که بیشتر با کلام و کاغذ سرو سودا داشتند، شاید نمی‌خواستند دست به سنجشی بزنند. فرصت و مهلت نداشتند لابد!»

پس بیشتر گرفتار رویه بودند تا جستار ریشه، ریشه، را با شاخه، می‌رفتند تا بجنبانند. وارونه! این آسانتر می‌نمود: «همسان حریفان خود، سر نخ به دست بگیر و بر نوک هرم بنشین.» (ج ۲، ص ۶۸۹) ای کاش چنین بود. آن فرادستان بیشتر در خدمت «سیاست روز» و معادله جهانی بودند تا در خدمت ملت خود، و تفاوتی با حریفان نبرد خود نداشتند. نه اینکه ریشه را نشناسند. با ریشه‌ای که داشتند، مجاز نبودند که آن را بشناسند. سر نخ به دست دیگری بود و ایشان نیز با ساز دیگران می‌رقصیدند، اما اینها هیچ یک این واقعیت را نفی نمی‌کنند که وقتی کار از اساس خراب است، برای بهبود کار، مبارزه‌ای بنیادی لازم می‌آید. در «سوشون» گرچه مبارزه یوسف به ریشه نمی‌رود، اما ادامه مبارزه‌ای صادقانه است که نام کتاب آن را نشان می‌دهد. سوشون، کشته شدن بی‌گناه به دست بیدادگران و زورگویان:

شاه ترکان سخن مدعیان می‌شنود  
شرمی از مظلمه خون سیاوشش باد!

این قسم مبارزه ناکام، ریشه در تاریخ درازپای این سرزمین دارد، و یوسف اسطوره‌ای کهن را امروزی می‌کند و از این رو کتاب تجلیل نوعی شهادت است؛ شهادتی که با زمینه اجتماعی زمان نگارش کتاب پیوند یافته و در صحنه‌ای که جسد یوسف را به خانه می‌آورند، به اوج می‌رسد. زری در هنگامه شور و سوگ به یاد سخن زنی عشایری می‌افتد که برایش از سوشون (آیین سوگ سیاوش) سخن گفته بود. مردمی که در عزای کشته شدن سیاوش گریه می‌کنند و گیسو می‌برند و به «درخت گیسو» می‌آویزند، هنوز به جهان جدید گام نگذاشته‌اند. به پژوهش بعضی از محققان، اصل این آیین از بین النهرین یا از آسیای کوچک است. اشاره حافظ به «گیسوی چنگ بپرید به مرگ می‌تاب» از فرادش کهن سرچشمه می‌گیرد. بریدن چنگ و باز کردن یا چیدن گیسو رسمی کهن بوده است. در آسیای کوچک و یونان به یاد هیولیت، یکی از قهرمانان اساطیری، که در اثر کینه و جسارت ونوس کشته می‌شود، معبدی ساخته بودند، و هر ساله جشنواره‌ای به افتخار او برپا می‌داشتند و



● نام ادب زنانه (فمینیستی) ای که این روزها باب شده و بعضیها خود را مبدع یا نظریه پرداز آن وامی نمایند، قریب چهل سال پیش با «آتش خاموش» و «شهری چون بهشت» سیمین دانشور در ایران به وجود آمد و نمایش ممتاز خود را در «سووشون» پیدا کرد و امروز در «جزیره سرگردانی» به کمال ممکن خود رسیده است.

سرسبزی روید، از خون یوسف نیز همانطور که مک ماهون شاعر ایرلندی به زری نوشته: «درختی خواهد روید و درختهای بسیار در شهر و سرزمین او». بی جهت نیست که ملک رستم در جمع یاران یوسف می گوید:

«تا هزاران سال خون همه ما به کین خواهد جوشید. کاکا!... جامش را سر کشید و ادامه داد: خون سیاوشان.»

\*\*\*

یکی از ویژگیهای مشخص «سووشون» و «جزیره سرگردانی» (۱۳۷۲)، غنا و تنوع شخصیتهای زنانه آنهاست: عمه خانم، عزت الدوله، سودابه، خانم حکیم، زری، زنان کولی و چادر نشین، مادر بزرگ، هستی، توران خانم، عشرت، مادر سلیم و زنهای شهر حلب (کوی فقیر نشین تهران) ... همه و همه، طبیعی و واقعی اند و خوانندگان ایرانی به ویژه شیرازیها و تهرانیها می توانند همانند آنها را دور و بر خود بیابند. زری و هستی را می توان در همه خانواده های متوسط ایرانی به عیان دید و به این ترتیب شخصیت زنهایی مانند عزت الدوله و مادر بزرگ و زری و هستی «فردی» و در همان زمان «عام» است. نویسنده، ما را به درون خانواده های متوسط شهری می برد و زشت و زیبا و خوش و ناخوش زندگانی آنها را نشان می دهد. در «جزیره سرگردانی» دختر زیبا و پر جوش و خروش بیست و شش ساله ای به نام هستی داریم که نقاش و هنرمند است. او که دارد جلا و زیبایی خود را کم کم از دست می دهد، باید هر چه زودتر بجنبد و بین خواستگاران خود به ویژه بین مراد (از مبارزان چپ دوره ستمشاهی) و سلیم (از مبارزان دینی آن دوره) یکی را برگزیند. اما هستی مردد است. گاه هر دو را می خواهد، و گاه هیچ کدام را نمی خواهد. او گرچه با دقت فراروندهای مبارزه و اجتماع را تعقیب می کند، با این همه می کوشد به منطقه ممنوعه نزدیک نشود. هستی نمونه ممتاز دختر تحصیل کرده ایرانی است. صریح، دوست داشتنی و خانواده دوست و فعال است. با اینکه دستی از دور بر آتش دارد، به موقع احساس خطر می کند و برای نجات جان مبارزان تیر خورده یا بیمار، وارد میدان می شود.

دکتر بهاری گفت: که این طور ... دختر عشرت گنجور فعالیت سیاسی می کند.  
- نه، مطلقاً فعالیت سیاسی نمی کنم. به علت دوستی پام به ماجرا کشیده شده.

(جزیره سرگردانی، ص ۲۲۵)  
زری و هستی - چنانکه بانو سیمین دانشور نشان می دهد - بنیاد خانواده اند. آنها در هنگامه بحرانی، حتی حاضر می شوند تفنگ به دست خسروها بدهند، یا مرادها را از میدان مبارزه به خانه بیاورند

است و محور داستان اوست، نه یوسف. زمانی که او دختر مدرسه ای بیش نیست و شهر در هم ریخته، به کمک یوسف خان به منزل خود می آید، و یوسف در همان دیدار نخست او را می پسندد و به او به کنایه می گوید: «سعی کن زودتر بزرگ شوی!» زندگانی او فراز و نشیب دارد و این زندگانی با زندگانی مردم شیراز در آن سالها و قحطی و بیماری و آشفتنگی ناشی از اشغال ایران به وسیله نیروهای متفقین و واقعه سمیرم و کشته شدن سرهنگ شقاقی و سربازان او و مبارزه های گروه های سیاسی و ... پیوندی طبیعی یافته است. شخصیت قهرمانان منفی کتاب (خان کاکا، زینگر، عزت الدوله، پیرزن اشرافی و دسیسه گر) به خوبی وصف شده است. اغوا شدن ملک سهراب و ملک رستم از خوانین قشقایی، از سوی نیروی انگلیس به خرید غلات از یوسف و تهیه سلاح برای نبرد با ارتش ایران، بردن اسب خسرو برای دختر حاکم و اقدام خطرناک او برای بازپس گرفتن آن، وصف حمام رفتن زری و صحنه تشییع جنازه یوسف و غوغای مردم، عسرت مردم در اثر کمیابی دارو و خواربار، همه و همه، هیجان آور و با سیر طبیعی رمان هماهنگ است. گفتگوها غالباً بر انگیزاننده و زنده، و اوصاف شاعرانه است. و از این جمله است وصف وارد شدن زری به باغ عرق گیری:

« مشربها را برداشت و به زیرزمین رفت. چه عطری در فضا گسترده بود و چقدر خنک بود. سرپوش مخزنهای سنگی را که مخصوص جوشاندن گلها بود، برداشته بودند و به دیوار تکیه داده بودند... قرابه های پر از گلاب دور تا دور زیرزمین چیده شده بود. لنگه در کوتاهی را باز کرد و خم شد و به زیر زمین دوام رفت. یکی از مشربها را در منبع اول فرو برد و از عرق شاتره پر کرد. چقدر دلش می خواست همانجا روی خاک نمناک زیرزمین، کنار خزانه های آبهای معطر بخوابد.»

اوصاف رنگین و پر نقش و نگاری از این دست، در «سووشون» کم نیست. جهان بیرون، در آینه ضمیر زری منعکس می شود؛ کوچه باغهای شیراز، دشت و صحرا، مردم ساده و اشرافی و رویدادهای زمان که گاه دلهره انگیز و گاه عشق انگیز است، با عواطف او در هم می آمیزند. بین همه این اوصاف، عشق زری به یوسف و فرزندان او جای نمایانی دارد. این عشقی است سخت ژرف و سر به زمانهای عاشقانه شرقی می زند و به همان اندازه همسایه هراس و رنج است. یوسف محبوب زری، و در همان زمان مایه رنج اوست، و در ضمیر زری با میاوش یکی می شود. مگر نه این است که میاوش را نیز بی گناه کشتند؟ یوسف نیز در زمان دیگر به همین سان کشته می شود. اما همان طور که از خون میاوش گیاه



● در «جزیره سرگردانی» و «سوشون»  
هر جا هستی و ذری و  
مادر بزرگ و حتی عزت  
الدوله و عشرت  
هستند، تپش و جوشش زندگانی نیز هست.  
● اهمیت «سوشون» در آن  
است که اجتماعی و روانی و تاریخی  
و حقیقی را با هم ذوب می‌کند.

و از ایشان پرستاری کنند، اما در همان زمان در اندیشه زندگانی و خانواده و کودکان‌اند. نام ادب زنانه (فمینیستی) ای که این روزها باب شده و بعضیها خود را مبدع یا نظریه پرداز آن وا می‌نمایند، قریب چهل سال پیش با «آتش خاموش» و «شهری چون بهشت» میمین دانشور در ایران به وجود آمد و نمایش ممتاز خود را در «سوشون» پیدا کرد و امروز در «جزیره سرگردانی» به کمال ممکن خود رسیده است. زن ایرانی آمده در داستانهای میمین خانم، نه زن ساقط شده و شهری آمده در آثار چوبک است، نه طوبایی که به دنبال مراد و قطب تا آن ور دنیا برود و باور کند که در مثل گدا علیشاه بین زمین و آسمان بدون تکیه گاهی نشسته است! زن داستانهای دانشور، همان زن ستمدیده و فداکار ایرانی است که خانه‌داری می‌کند، گل و گیاه می‌کارد، بچه می‌پرورد و به وقت در فعالیت‌های اجتماعی مشارکت می‌کند. او می‌داند که سیاست، کل زندگانی نیست و به هر حال مبارزان نیز احتیاج به خوراک دارند و خوراک را باید کسی طبخ کند. و زمانی که مبارز از پا در افتاد، کسی باید او را بپاید و پرستاری کند و از مرگ نجات دهد. هستی، همان طور که نامش نشان می‌دهد، زاینده و به وجود آورنده «هستان» است، و حضورش همه‌جا احساس می‌شود. در «جزیره سرگردانی» و «سوشون» هر جا هستی و ذری و مادر بزرگ و حتی عزت الدوله و عشرت هستند، تپش و جوشش زندگانی نیز هست، و جایی که نیستند، زندگانی کم فروغ یا بی فروغ است. این سخن ذری گرچه کمی مبالغه آمیز است، اما از واقعیتی عربان خبر می‌دهد:

«کاش دنیا دست زنها بود. زنها که زابیده‌اند، یعنی خلق کرده‌اند و قدر مخلوقشان را می‌دانند. قدر تحمل و حوصله و یکنواختی و برای خود هیچ کاری را نخواستن. شاید مردها چون هیچ وقت عملاً خالق نبوده‌اند، آن قدر خود را به آب و آتش می‌زنند تا چیزی بیافرینند. اگر دنیا دست زنها بود جنگ کجا بود؟»  
زنهای داستانی «سوشون» و «جزیره سرگردانی» البته از عشق و عاطفه نیز سرشارند، اما این عشق و عاطفه ای است تندرست. حتی آنجا که نویسنده برخی مسائل پشت پرده - از جمله مسائل جنسی - را تصویر می‌کند، عفاف قلم را نگاه می‌دارد و کار وصف را مانند چوبک به زشت نگاری نمی‌کشانند. در مثل، در شبیه داستانی می‌خوانیم: «گرچه مردم شهر در برابر این تازه واردها - مستشاران نظامی آمریکا - رویهم [رفته] خجالت زده بودند... ولی زنها و دختران مقامات عالی رتبه شهر... پشت پرده‌های کشیده [منظور پرده‌های آویخته است!] با افسرهای آمریکایی خلوت می‌کردند.» (رازهای سرزمین من، ج ۱، ص ۵۳)

می‌بینیم که «نویسنده» دست رد به سینه هیچ کس نمی‌گذارد (کافر همه را به کیش خود پندارد) و همه را به یک چوب می‌راند! در «سوشون» ماجرای از همین دست هست که واقع



گرایی و عفاف قلم نویسنده را نشان می‌دهد. عزت الدوله به خانم فاطمه می‌گوید:

«یادت هست خودمان را که شناختیم با هم عاشق دکتر مرحمت خان شدیم که تازه از تهران آمده بود و می‌گفتند فرنگستان درس خوانده؟ آن روز یادم هست که هر دو خود را طوری آرایش کردیم که کسی نفهمد، و به مطب دکتر رفتیم. آنجا شمردیم یازده تا از دخترهای اعیان شهر به همین قصد بزرگ کرده خود را به ناخوشی زده آمده بودند سرو برشان را به دکتر نشان بدهند.» (ص ۹۱)

دانشور در وصف صحنه عاشقانه، حتی توصیف آمیزش مردی با همسرش نیز از «تنگناهای سخن» موفق بیرون می‌آید. در جایی که ذری و یوسف با هم عشق می‌بازند، عفاف قلم نویسنده کاملاً چاره ساز است. در این صحنه، بی‌آنکه پرده دری شود، همه چیز گفته می‌آید و این دلالت دارد بر هنر نویسنده که می‌داند مطلب را چگونه آغاز کند و پایان دهد.

«یوسف، صورت زن را در دو دست گرفت و روی اشکها را بوسید... [بعد] همه چیز را فراموش کرد. گوشواره‌ها، زینگر و خانم حکیم و عروس و مارشها و طبلها... اما در گوشش صدای آرام ریزش آب از آبنمایی می‌آمد که از روی گل سرخ روشن می‌گذشت.» (ص ۱۹ و ۲۰)

این لحظه‌های تجسمی که جو عاطفی و روان زن و شوهر و پیوندهای شهری، و به ویژه محیط مادی و معنوی شیراز چند دهه پیش را نشان می‌دهد، در توصیف خنکی و سردی زیرزمین خانه عرقگیرها (که گلاب و عرق نعناع و نسترن... تهیه می‌کنند)، به اوج می‌رسد. اساساً «سووشون» و «جزیره سرگردانی» داستانهایی هستند بومی و رویدادهای آنها در زمینه‌ای کاملاً ایرانی قرار داده شده است. دانشور، در مقام نویسنده‌ای ایرانی، آگاه است که توصیف جزئیات اقلیمی، آب و هوا، معماری، کاشیکاری، آداب و مراسم قومی، طرز نشست و برخاست و گفت و گوی اشخاص، خوراک پختن و خوراک خوردن، وضع معیشت مردمان، از ابزار ساختاری رمان است. این توصیفها، واقعی و گوشتمند است نه مجرد و انتزاعی. به همین دلیل، ما در آینه داستانهای او خودمان و هموطنان خود را می‌بینیم و با رنجها و شادیهای آنها آشنا می‌شویم.

«خانم فرخی گونه‌هستی را بوسید، و هستی هم گونه‌های او را. خانم فرخی صدا زد: دایه بیا عروست را ببین. دایه از پشت میزی در آمد. روی میز دو تا بقچه باز بود... دایه صورت هستی را از پیشانی تا چانه با بوسه تفی کرد... هستی به سقف نگاه کرد... چلچراغی از سقف آویخته بود، اما نور از اینکه اندراس را منعکس می‌کرد، دل چرکین می‌نمود. آینه کاربهای سقف دود زده - تکه‌هایی

از آینه‌ها ریخته - گل بته‌های گچبریه‌های داغون - تقصیر از گذر زمان بود...»

«سووشون» و «جزیره سرگردانی» رمانهایی جدیدند، اما مزایای رمانهای کلاسیک را نیز نگاه داشته‌اند. این دو رمان، به خوبی ترکیب و درهم تافتگی رمانهای غربی و داستانهای ایرانی را نشان می‌دهند. از آنجا که نویسنده، نویسنده‌ای است تاریخ‌گرا (این نکته را از خود ایشان شنیدم)، مدرنیسم افراطی را که غوطه‌وری در اعماق ناخودآگاهی و تنش‌های بی‌بندوبار بدنی است، انکار می‌کند، اما در همان زمان برخی فوت و فنهای رمان جدید را نگاه می‌دارد. از این جمله است صحنه آوردن جنازه یوسف به خانه، که در آن نویسنده توصیف مستقیم را کنار گذاشته و به سوی فرا روند پر تلاطم دانستگی ذری و تجسم سیلان طرفانی آن پرداخته است. ذری در حال بی‌خودی و سوگ، صحنه‌ای را که در پیش روی دارد، به طور گسسته و بریده بریده می‌بیند، و این طبیعی است؛ زیرا او در سوگ شوی ارجمندش در حال اغما است، واقعیت را از شبکه پریشان حالی خود می‌نگرد. همین طور است برخی صحنه‌های «جزیره سرگردانی» که در آن هستی به هنگام گفت و گو با سلیم یا آقای گنجور (ناپدریش) و عشرت... به درون خود برمی‌گردد و همراه با گفت و گو با آنها، بر افکار خود منعطف می‌شود و در دانستگی‌اش با خود حرف می‌زند. در این زمینه و زمینه‌های دیگر، لحظه‌ها و توصیف‌های درخشانی در هر دو کتاب دیده می‌شود. در مثل، قصه‌ای را که عمه در «سووشون» نقل می‌کند، گرچه غم‌انگیز است، مایه‌ای از مطایبه دارد.

مهمتر از همه این است که داستانهای بانو دانشور (واقعیتی فراسویی را در برابر واقعیتی ملموس) آن طور که نویسنده‌ای درون‌گرا مدعی شده بود نمی‌گذارد. آن نویسنده گفته بود: «انواع یوسف‌ها دیگر آثار تاریخی‌شان را انجام داده‌اند و این بخش رمان دیگر فقط واقعیت ملموس است و خالی از بار ادبی...» بر عکس این دعوی، باید گفت که اهمیت «سووشون» در آن است که اجتماعی و روانی و تاریخی و حقیقی را با هم ذوب می‌کند، از این رو ترسیم واقعیت‌های ملموس دوره پس از شهریور ۱۳۲۰ در آن همان اندازه مهم است که توصیف کارها و افکار ذری (که نویسنده یاد شده در آنها نوعی پیشگویی می‌بیند).

همان مردم عادی کوچه و بازار و اشخاصی مانند یوسف و خان کاکا و روشنفکران لایبک و غیر آن نیز امروز حضور دارند و در صحنه زندگانی کار و تلاش می‌کنند و تاریخ را می‌سازند و بانو دانشور نیز همین را خواسته است بگوید، و گفته است. و اگر اشخاص خود شیفته و درون‌گرا این مشکل را در نمی‌یابند، گناه نویسنده «سووشون» نیست. آن درون‌گراها و خود شیفته‌گان باید خود را عوض کنند. همین!

